

# = غرب بیمار است =

## تورم توأم بار کود یعنی چه؟

(۱) کینز چه میگوید؟

..... درحقیقت بحرانی که اکنون غرب با آن دربروست بحران «سیستم» است. بیست و پنج سال رشد مداوم و بدون توزیع صحیح درآمد و بدون توجه بفرهنگی که با این رشد باید همراه باشد و آدم بسازد نه آدمک، امروز غرب را گرفتار یک معشت آدمکهای کوچکی و بی احساس بنام سرمایه دار متوسط و یک عده معدود غولهای بی شاخ و دم بنام شرکتهای چندملیتی کرده که مرگ و میر سایر انسانها کمترین اثری در آنها نمیکند دارد و گرانی طاقت فرسا خمی به ابروی آنان نمی آورد و کوچکترین جوابی به خواست مختصرانه دولتهای خود نمیدهند. \* \* \* مستخرج از همین مقاله.



سوسیالیسم هم از بحران کنونی نمیشود نگرانی یا بدتر آنکه مردم فرایند بر نامه ریزی را کنترل کنند. سوسیالیسم اگر با دموکراسی سیاسی قرین نباشد معنای نخواهد داشت و یک دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی امکان پذیر نیست، یعنی بدون یک تشکیلات جدید کار و کارگری کامل که تشریفات اداری و تقاضای رفیق و تخصیص و بالاخره سلسله مراتب شغلی را براندازد امکان ندارد. نظارت تمام کارکنان روی کارگاهها و عملیات دولت نباید یک شعار تبلیغاتی باشد، این نظارت عنصر اساسی و اصلی یک جامعه انسانی است.

ستفان مارکسل

(استاد دانشگاه هاوارد)



سالهای بعد از جنگ اول و دوم جهانی را دیده است ولی هیچوقت تورم و رکود را در یک زمان و مدت طولانی با هم ندیده است چون تورم توأم

و رکود یعنی کوسه زیش پهن.

برای مداوای این بیماری نوظهور و عجیب که غرب و جهان سوم را تهدید میکند، قطعی و بیکیاری و ورشکستگی می نماید همانطور که در سال ۱۹۶۸ م. اقتصادمندان غرب درم برای رفع مشکلات دنیای سرمایه داری بخصوص مسأله آلودگی محیط زیست گرد آمدند و کلوپ رم را بوجود آوردند، بدعوت فرانسوآ میتران کاندیدای ریاست جمهوری دوره قبل فرانسه بیست و هشت تن اقتصاددان خیره شرف و غرب درماه ژوئن گذشته در پاريس اجتماع کردند تا درباره این بیماری نوظهور چاره اندیشی کنند و بخصوص راه حلی سواي راه حل قدامی اقتصادی (کلاسیکها) و متأخرین که طرفدار کثوری کینز هستند پیدا نمایند. چون این راه حلها که متأسفانه سیاست اقتصادی بعضی از ممالک سوسیالیستی هم بر آنها منطبق شده است هیچکدام نتوانسته اند مسأله بفرنج تورم توأم را برکود را حل کنند.

برای اینکه نظریه کلاسیکها و نظریه کینز بر خوانندگان عزیز که بمسائل اقتصادی ورود ندارند و ضمناً تمایل دارند که ازین گرانی سرسام آور اخیر آگاهی پیدا کنند روشن شود باجمال این دو نظریه را در حدی که فقط رفع ابهام کند و از اصطلاحات فنی اقتصادی بدرود باشد توضیح میدهم تا هم از هدف اجتماع پاريس و هم از علت گرانی روز افزون که منحصر بمملکت ما نیست مطلع گردند.

چه آشکارا و چه در پرده محسوس است که غرب از بیماری صعب العالاجی رنج می کشد. بیکری «متورم» یا بیکطرف و کاهش میزان تولید صنعتی «رکود» از طرف دیگر، تولید مواد اولیه را می دهد که خود غرب آنرا تورم توأم یا رکود (Stagflation) نام گذاشته است. این توأمان بیکدیگر چسبیده برای پدر و مادر آینده غم انگیزی را نشان میدهد که بیکسره برآزرنج و ملامت و مزبده است. پدری از آمریکا و مادری از اروپا، یقیناً آمیزش ناسالم و خالی از عشق داشته اند که چنین مولود ناقص الخلقه و کریهیی بدنیا آورده اند! روزی که آمریکا پس از خاتمه جنگ دوم جهانی بنا به مصلحت خود بر حسب طرح مارشال کمکی کلان به اروپا کرد معلوم بود این کمک جنبه انسانی ندارد و صرفاً سرمایه گذاری بزرگی است که مشتریانهای سر برآه و بازاری وسیع در خیال سرمایه گذار نقش می بندد. اما این خواب پلائی خیلی زود بر آشفته و اروپای کینه کار که خوب ازین همبندی و همسری مصلحتی آگاه بود و خود قرضها برای مردم دنیا مصلحت اندیشی کرده بود پس عت خود را جمع و جور کرد و قرض خود را حتی زودتر از موعد مقرر پرداخت کرد و نه تنها گوش بدستورات همسر مصلحت بین نکرد بلکه عدم تمکین آغاز کرد و بر قابتی سرسختانه برخاست، طبیعتاً خیلی زود همسری بطلاق انجامید، اما حاصل این آمیزش مصلحتی و بدفرجام و دوقلوی ناقص الخلقه ایست که جهان اکنون در مداوای آن متحیر مانده است. رکود توأم با تورم، پدیده ای که دنیای غرب در مدت طولانی زندگی صنعتی خود ندیده است. غرب رکود دوم بحرانهای تورمی بزرگی چون بحران ۱۹۳۰ و دوران تورمی

## ۱- نظریه کلاسیکها یا لیبرالها (قدمای آزادمنشی)-

توضیح نظرات این اقتصاددانان حتی باختصار درین مقاله میسر نیست، اینست که باجمالی در آنچه اتفاق نظر دارند فهرست وار ذکر میکنم.

اینان تحت تأثیر فلسفه زانزاکرسو به اصالت طبیعت و آزادی فرد معتقد بودند و برای طبیعت قواعد و قوانین مسلمی فرض میکردند و اعتقاد داشتند مشیت الهی همانطور که کائنات را بحال تعادل نگهداشته امور را بویط با انسان من جمله کارهای اقتصادی او را هم ازین تعادل استثناء نکرده و با نظم طبیعت هم آهنگ نموده است. پس قانون «عرضه و تقاضا» که قانونی طبیعی است و در رقابت، آزاد که لازمه آزادی فرد در انتخاب کار و حرفه است قیمت عادلانه و مزد عادلانه و سود عادلانه را تعیین مینماید و در نتیجه همه آزادانه بکار مشغول میشوند و «اشتغال کامل» حاصل میشود و دیگر «دولت» حق دخالت در امور اقتصادی ندارد و باید کارش منحصر آخذ مالیات و تسطیح راهها و تأمین بهداشت و برقراری امنیت باشد. البته ممکن است بر اثر غفلت کارفرمایان در یک رشته تولیدی بیش از حد مصرف جنس تولید شود و بحران «اضافه تولید» بوجود آید در چنین وضعی طبیعتاً عرضه زیاد جنس قیمتها را پایین می آورد یعنی ارزش پول بیشتر میشود و فی المثل شما که با پنج تومان یک جفت کفش میخریدید میتوانید سه جفت کفش بخرید، پس وقتی زکود است دیگر تورم که بمعنی کم ارزش شدن پول است معنی پیدا نمیکند، اما چنانچه پول بر اثر درآمدهای اتفاقی در دست مردم زیاد شد و قیمتها بالا رفت، کارفرمایان تشویق بر سرمایه گذاری میشوند و با هم رقابت مینمایند و قیمتها پائین می آید، پس زیادی پول که موجب سرمایه گذاری در چنین وضعی میشود و عددهای مشغول بکار میگردند در حقیقت نوعی «تورم» است که «زکود» را ملاحظه میکند، اینست که

## در اقتصاد کلاسیک رکود و تورم با هم یک جا و در

مدتی طولانی امکان پذیر نمی باشد. و اما بحران اضافه

تولید هم در اقتصاد کلاسیکها خود بخود دفع میشود و دوری (سیکل) دارد که معمولا پنج یا نوزده یا بیست و پنج سال است و مجدداً دوران رفاه آغاز میگردد، وقتی بر اثر عرضه زیاد قیمتها پائین آمد کارفرمایان عددهای از کارگران خود را جواب میگویند و سطح تولید را پائین می آورند و عددهای هم یکی و رشکست میشوند اما بر اثر کم شدن تولید و افزایش تقاضا دوباره عددهای پس از مدتی ب فکر سرمایه گذاری می افتند و بیکاران بکار مشغول و خلاصه قیمتها متعادل میگرددند و اشتغال کامل یعنی دوران رفاه ظاهر میشود. این اجمالی از آغاز و انجام بحران است که تشریح جزئیات این مورد نظر ما نیست فقط منظور اینست که خواننده عزیز بدانند در اقتصاد کلاسیک تورم و رکود با هم ممکن نیست و یکی در حقیقت بر طرف کننده دیگری است.

برای اینکه عرضه و تقاضا آزادانه صورت گیرد صادرات و واردات باید بی مانع و رادع باشد و باین مناسبت سیاست اقتصادی قدما، سیاست «دروازه های باز» بوده است و همانطور که باستیداد در جهت سیاسی مبارزه می نمودند با انحصار (مونوپل) هم که نوعی استبداد اقتصادی است بسختی مبارزه میکردند. در چنین اقتصادی «دفع شخصی» محرک اصلی فعالیتهاست و مجموع نفع افراد نفع جامعه را در بر دارد و سرمایه دار اصولاً فرد مورد احترام جامعه است. پول نقشی جز «وسیله مبادله» ندارد و حجمش بر این حجم کالاهاست. این نکته شایسته یادآوری است که «گشاورزی» تکیه گاه اصلی این اقتصاد است و صنعت هنوز چهره واقعی خود را نشان نداده و پول حرکات جادویی خود را آغاز نکرده است و وقتی تبلیغات و وسائل ارتباطی سریع و سازنده چندان مشهود نیست و این آزادمنشان نمیدانستند وقتی تولید صنعتی با تبلیغات سریع و سازنده و سیاست جنگی ابر قدرتها پیوند خورد و پول قبله حاجات گردید چه جهنم سوزانی پدید می آید... ۱

## ۲- نظریه کینز - با گسترش صنعت و پدید آمدن بحرانهای

بی دربی معلوم شد نظریه قدما ی آزادمنشی بر اساس خوش بینی و خوش باوری بسیار نهاده شده است و نسبت به آزادمنشی انسان و آزادی بی بند و بار پول در جریان، حسن نیت فوق العاده بخروج داده اند زیرا، بعضی از انسانها وقتی در کسوت کار فرما در آیند دیگر نسبت بکارگران خود آزادمنشی نیستند و همچنین در بعضی سیستمها چنانچه پول آزادانه و بی حساب در جریان گذاشته شود عادلانه توزیع نمیکرد و به تمام مردم رفاه و آسایش نسبی نصیب نمیمانند، چون کار فرمای طماع وقتی اتحادیه یا سندیکائی مدافع کارگر نباشد بر حسب قانون عرضه و تقاضا حقوقی بکارگر میدهد که فقط قدرت سر با ایستادن و کار کردن داشته باشد و از گرسنگی نمیرد و گرنه سایر حقوق انسانی اصلا برایش مطرح نیست. و پول اگر بصورت درآمد عادلانه توزیع نگردد و نوزدهم ای انگشت شمار جمع گردد تنها آنها را به تپ و تاب هرزگی دچار خواهد کرد، بلکه جامعه را هم باین تب مهلک مبتلا خواهد ساخت و زمانی میرسد که برادر برای یک تومان برادر را خواهد کشت. پس بخلاف نظریه کلاسیکها مجموع منافع اشخاص منقسمت جامعه را تشکیل نمی دهد و ثروت چهار نفر کردن کلفت قماربشگر ثروت جامعه ای که چهار میلیون گرسنه دارد کسب -

آنچه در عمل از کار فرمایان مشاهده میکنید خلاف آن آزادمنشی بود که بخاطرش مبارزه کرده بودند. این خلاف انتظار و متمکنیها نطفه سوسیالیسم را در بطن جامعه آن روز متعقد ساخت و دشمنی در دامن آورد که اعتقاد داشت دولت باید کارهای اقتصادی را تصدی نماید و وسائل تولید را تملک کند و در توزیع درآمد نظارت داشته باشد و هر کس در حد استعدادش از جامعه بهره مند گردد و در هر حال جامعه بر طرف در جنتان دارد. نظرات این فرقه مورد بحث ما نیست و اشاره ما تنها بمنظور شرح و علت پیدایش نظریه کینز است چون نظریه کینز عکس العمل تندروی سوسیالیستهاست و در عین حال مدافعه ای از سرمایه داری ارشادی. کینز بدخالت دولت در قسمتی از امور اقتصادی معتقد بود ولی بخلاف سوسیالیستها که دولت را قیم فرد و مالک الرقاب او میدانستند به فرد آزادی عمل و خود مختاری میدهد و سرمایه احترام میگذارد و سرمایه گذاری را کلید رکود و داری

بیکاری میداند. پس «تئوری کینز حائلی است بین خوش باوری کلاسیکها و بسدیینی خشونت آمیز سوسیالیستها»

کینز وقتی طرح اولیه نظریه خود را در بخت ۱۵ میلیون بیکار در آمریکا بدولت قشار میآورد و در انگلیس از سال ۱۹۲۱ به بعد رکودی بوجود آمده بود که تا سال ۱۹۳۰ هم ادامه داشت و این دو حالت اثبات میکرد که نظریه کلاسیکها راجع به اشتغال کامل (همه بر سر کار بودن) که همینطور بخودی خود بوجود می آید درست نیست و نمیتوان با امید پایان دوره های (سیکل) پنج و یا نوزده و بیست و پنج ساله نشست و مردم را در فقر و فاقه سوزاند، بهتر است مشیت الهی را با اندیشه انسانی آشتی داد و طرحی نو ارائه نمود، این بود که کینز نظریه اش را طرح ریزی کرد و در ژانویه سال ۱۹۳۵ به پرنزادش او طین نویسنده مشهور انگلیسی نوشت که مشغول تحریر کتابی هستم که در آن نظریه های جدیدی طرح گردیده و شاید نظر ده سال آینده نحوه تفکر جهان را در باره مسائل اقتصادی عوض کند. و بالاخره در سال ۱۹۳۶ کتاب «نظریه عمومی اشتغال و بهره و پول» را انتشار داد و باید دانست که نظریه کینز در انگلستان صنعتی طرح ریزی شده که آمار صحیح در تمام شئون اقتصادی معمول بوده است و اینکه کینز نظریه خود را بر مسائل کلی بنانهاده بهمین مناسبت است، او عرضه کل، تقاضای کل، سرمایه گذاری کل و پس انداز کل را که در اختیار داشته مطمح نظر قرار داده است و چون آنچه او را برانگیخته

رکود انگلیس میان سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۳۶ بوده، در وهله اول نظریه، نسخه‌ای برای مداوای «بیکاری» است، در وهله دوم ضرورت دخالت دولت در قسمتی از امور اقتصادی است (نه مانند سوسیالیستها در تمام امور) و بدین وسیله بدولت نقش ارشادی و پیشگامی میدهد و در وهله سوم کاملاً در جهت عکس نظر سوسیالیستها به سرمایه نقش اصلی میدهد و بدین وسیله هم آزادی فردی کلاسیکها را محترم میدارد و هم در رگهای سرمایه‌داری خون تازه می‌ریزد - همچنین برخلاف نظر سوسیالیستها که در عقابل جامعه فرد را قدامینمایند کینز در عین اینکه به سرمایه‌گذاری افراد اهمیت میدهد به «رشد» تولید ملی نظر خاص دارد و سرمایه‌گذاری افراد و دولت را موجب افزایش این رشد میداند و چندان روی توزیع ثروت یا فشاری ندارد و میکوید بهتر است قبل از اینکه بر سر سهم خود از شیرینی با هم دعوا کنیم بر مقدار شیرینی بیفزائیم - برای کینز سرمایه‌گذاری دولت بهنگام رکود مثل ریگی است که در استخری افکنده شود همانطور که پرتاب ریگ‌دهها دایره متحدالمرکزی بوجود می‌آورد سرمایه‌گذاری دولت هم در ههها رشته فعالیت اقتصادی بخش خصوصی جنبش بوجود می‌آورد و کارفرمایان پشت هم سرمایه‌گذاری خواهند کرد و بیکاران بکار مشغول میگرددند و اشتغال کامل بوجود می‌آید و تعادل اقتصادی برقرار میشود -

**در تئوری کلاسیکها تعادل اقتصادی از هم آهنگی عرضه و تقاضا و قیمتها بوجود می‌آید و در تئوری کینز از هم آهنگی پس انداز کل با سرمایه‌گذاری کل و عرضه کل با تقاضای کل حاصل میشود -** اینست که کینز میکوید هنگام رکود اگر دولت حتی باین طریق سرمایه‌گذاری نماید که عده‌ای را استخدام کند تا مرتب بطری در زمین دفن کنند و دوباره بیرون آورند کاری عبث نکرده است و این عمل جنبشی در بخش خصوصی بوجود خواهد آورد که منافع بسیار دارد، چون یک میلیون پوند سرمایه‌گذاری حداقل سه میلیون پوند و گاهی خیلی بیشتر به درآمد ملی می‌افزاید، هر چند دولت کسر بودجه پیدا میکند ولی رشد درآمد ملی آنرا جبران مینماید - این سیاست که به سیاست کسر بودجه مشهور است بعدها متأسفانه در دول مرفقی غرب را نسبت به تعادل بودجه و جابجاسگناسی بر اعتبار و بی‌بروآ کرد -

پس بطور کلی نظریه کینز را میتوان چنین خلاصه کرد بخلاف نظر کلاسیکها به دولت نقش اساسی میدهد و سرمایه‌گذاری او را هنگام رکود محرک اصلی تمام فعالیتهای اقتصادی میداند، مشیت الهی را با اندیشه آدمی تلفیق مینماید؛ سیاست اقتصادی و برنامه‌ریزی هر چند ناقص را جانشین تقدیر و تصادف مینماید، مسأله «رشد» را برای اولین بار در درآمد ملی و تولید ملی عنوان میکند، سیاست کسر بودجه را به دول غرب توصیه مینماید، و بالاخره با اشتغال کامل بطور موقت، بیکاری را در مدتی کوتاه بر طرف و تعادل را برقرار مینماید - آگاهی در این حد از نظر کینز برای خواننده عزیز که به اقتصاد ورود ندارد کافی است، اما نباید از نظر دور داشت که اگر دولت بخلاف نیت کینز در طریق تجارت سالم سرمایه‌گذاری نکرد و در راه ساختن آلات و ادوات جنگی سرمایه‌گذاری نمود و برای فروش این فرآوردها الزاماً دیپلماتهای او آتش جنگ را در اکناف عالم دامن زدند یا حداقل ترس آنرا در دلها افکندند و دول را بخزید اسلحه ترغیب نمودند معلوم است که چه عواقب شومی در انتظار بشریت خواهد بود - همچنین اشتغال کامل اگر با اضطراب و دلهره و از خود بیگانگی (Aliénation) کارگر و کارمند همراه باشد و رفاه و آسایش را از او سلب نماید بیکاری بر چنین کاری صدشرف دارد و بالاخره مسأله «رشد» تولید ملی اگر با توزیع عادلانه توأم نباشد و در عین حال با

رشد فرهنگ هم آهنگ نکردد جز فاجعه حاصلی بار نخواهد آورد، زیرا اقلیتی در حال ترکیدن بوجود می‌آورد و اکثریتی در حال سوختن، همچنانکه اکنون در غرب بوجود آورده است - و امروز این اقلیت در حال ترکیدن بخلاف نظر کینز آنچه از طرف دولتهایشان تشویق میشوند تن به سرمایه‌گذاری نمیدهند و در نتیجه روز بروز سطح تولید پائین می‌آید و بر عده بیکاران افزوده میشود، این حالت را رکود میگویند که هر لحظه چهره گریه خود را واضحتر نشان میدهد و از آن طرف پولی که دولت بی حساب برای تشویق اینها سرمایه‌گذاری مینماید و بنحوی بصورت اعتبارات در دستشان میگذازد تورم و حشناکی بوجود آورده که هر آن افزایش مینماید و قیمتها را بطور سرسام آوری بالا میبرد و بنظر میرسد که گرانی قاعدتاً باید سرمایه‌گذاری را تشویق نماید ولی می بینیم که درست برعکس است کسی سرمایه‌گذاری نمیکند و رکود و تورم کنار هم آرمیده‌اند -

بر حسب آخرین رقمی که کارشناسان از نتیجه مذاکرات ۲۴ ژوئن در آنگلی غرب که در ماه اوت امسال در پاریس اجتمع کرده بودند، ارائه داده‌اند تولید ملی (مجموع تولیدات کشاورزی و صنعتی و خدمات) در تمام ممالک شریبی طرف یکسال و نیم نه فقط رشدی نداشته بلکه از ۵٪ به ۶٪ تنزل کرده و تولید صنعتی از ۱٪ به ۱۵٪ تنزل نموده و عده بیکاران به ۱۴ میلیون نفر رسیده است (مجله اوبسرواتور چاپ پاریس شماره ۵۵۱ اوت ۱۹۷۵) - این ارقام نشان میدهد که سرمایه‌داران جرئت سرمایه‌گذاری نمینمایند و تولید مرتب پائین می‌آید و قیمتها بالا می‌رود حالاً اگر اینها جرئت سرمایه‌گذاری نمینمایند؟ جان کلام همین جاست - اینها میترسند، چون با نینسده اطمینان ندارند، سوخت گرانی، مواد اولیه غیر کافی، عدم تأمین اجتماعی، آنها را از سرمایه‌گذاری منصرف میکند - این همان عامل «پیش‌بینی» است که کینز با آن اعتقاد داشت - کلاسیکها میگفتند وقتی نزول «نرخ منفعت» پائین باشد کارفرما بهسولت فرض می‌کند و سرمایه‌گذاری مینماید، اما کینز می‌گوید این صددرصد صحیح نیست، بلکه در حقیقت پیش‌بینی کارفرماست که چنانچه آینده را امیدبخش دید حتی با فرغ بالا پول قرض میکند و سرمایه‌گذاری مینماید، و حالاً مثل اینکه عکس آنست اگر بدون فرغ هم سرمایه‌دار پول بدید جرئت سرمایه‌گذاری نمینماید - غرب همیشه آن طرف روشن ماه را دیده بود دیگر روی کدرا ندیده بود، نمی‌دانست که تئوری کینز حالت عکسی هم دارد و ممکن است کارفرما آینده را امیدبخش نبیند و سرمایه‌گذاری نکند و امروز اگر پیش‌بینی منفی کارفرماهای نافرمان خود شده است که با او همگامی نمیکند -

اینها میترسند و واقعاً هم حق دارند، چون سیستمی که آنها را حمایت میکرد بکلی تغییر ماهیت داده و هر روز این تغییر محسوستر میشود - اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها و صندوقهای ضمانت حقوق کارگران و شرکتهای بیمه از این قبیل مانع میشوند که کارفرما هر موقع خواست کارگران را جواب کند، نه فقط نمیتواند جواب کند، بلکه اینها برای ازدیاد مزد اعتصاب هم میکنند - هزاران کارگر بیکار است و کارفرما میتواند در یک چشم بهم‌زدن با مزد کمتر استخدام کند ولی نمیتواند نه آنها را استخدام کند نه اعتصاب کنندگان را جواب گوید - در حقیقت کارفرما بخدمت کارگر است نه



**کارگر بخدمت کارفرما** - از طرفی شرکت‌های عظیم چندملیتی شبکه انحصاری نیرومندی تشکیل داده‌اند که دیگر سرمایه‌داران متوسط قادر به رقابت با آنها نیستند و در یک حرکت فلج میشوند -  
**واقعاً عبرت‌انگیز است ، این سرمایه‌داران متوسط از ممالک سوسیالیستی واهمه ندارند و با اینها کنار می‌آیند و حتی سازش میکنند، ترس اینها از غولان قوی‌پیکر خودی است، غولانی که در دوسه حرکت آنها را مات میکنند و همین غولانند که جرئت**

**سرمایه‌گزاری را از آنها گرفته‌اند** - از طرفی قیمت مواد اولیه بطور سرسام‌آوری رو به ترقی است، چون این غولان با معامله‌ای کلان همه را یکدفعه در کام می‌کشند. این اتهامی که بممالک صاحب نفت زده میشود که قیمت را بالا بردند و این گرانی و قحطی معلول آن بالا بردن است بشوخی بیشتر شباهت دارد - اینها گرفتارستم و ظلم خودی هستند و این را بپا نه کرده‌اند، درحقیقت بحرانی که هم اکنون غرب با آن رو بروست بحران «سیستم» است. بیست و پنج سال رشد مداوم و بدون توزیع صحیح در آمد و بدون توجه بفرهنگی که با این رشد باید هم آهنگ باشد تا آدم سازنده **آملک**، امروز غرب را گرفتار یک مشت آدم‌کهای کوکی و بی‌احساس بنام سرمایه‌دار متوسط و یک عده محدود **غولهای** بی‌شاخ و دم بنام شرکت‌های چند ملیتی نموده است که مرگ و میر انسانها کمترین اثری در آنها نمی‌گذارد و گرانی طاقت‌فرسا خمی به ابروی آنها نمی‌آورد و کوچکترین جوابی به خواست محضران دولتهای خود نمی‌دهند مثل آهویی که نمره بپز یا صدای مار زنگی شنیده باشند قدم از قدم بسوی سرمایه‌گذاری بر نمی‌دارند -

**غرب ازین بیماری که کارشناسان دوام آنرا تا یکسال و نیم دیگر حتمی میدانند بسا کسی بهبود نخواهد یافت و اگر بهبود موقت یابد در نقاهت نخواهد ماند و از سلامت کامل بر خوردار نخواهد شد**

**مگر اینکه در سیستم تجدید نظر اساسی گنگ** - از طرفی مانند شتر مرغ خاصیت مرغی و شتری خود را از دست داده است با دخالت دولت در امور اقتصادی و ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری از اقتصاد آزاد دوری گرفته ولی سوسیالیست نشده و باید دید آوردن شرکت‌های چند ملیتی و جلوگیری از رقابت آزاد یک انحصار نیمه دولتی در داخل بوجود آورده که کار دولت و اتحادیه‌ها و سندیکاها را فلج کرده است - این انحصار سلطان مرگ‌زای غرب است

**تئوری کینز واقعاً سرمایه‌داری را در نیمه دوم قرن بیستم از سقوط نجات داد و با حربه سوسیالیستها که دخالت دولت در امور اقتصادی باشد خود آنها را عقب راند و سرمایه‌داری را بیست و پنج سال در رشد مداوم پیش برد، ولی متأسفانه تئوری برای کوتاه مدت تنظیم شده و امروز پس از بیست و پنج سال شکوفائی دیگر نباید از آن انتظار معجزه داشت - کینزی دیگر و تئوری دیگر باید تارسالت خود را آغاز کند -**

امروز دیگر امکان ندارد سندیکاها را کارگری را تعطیل کرد و اتحادیه کارگران را منحل ساخت و سدهای گمرکی را یکسره برداشت

سیاست دروازه‌های بازار مجدداً اعلام کرد و سهولت شرکت‌های چند ملیتی را منحل نمود و تجارت اسلحه را ممنوع داشت. و در عین حال با وجود اینها هم دیگر سرمایه‌گذاری و رشد روز افزون امکان پذیر نمی‌باشد و برای حل چنین بن‌بستی اقتصاددانان شرق و غرب در پنجم ژوئن امسال در پاریس گرد آمدند و نظرانی اظهار نمودند که رو به رفته همه برین دلالت داشت که جز تغییر بنیادی عمیق در سیستم چاره‌ای دیگر نیست و گرنه بحرانی بزرگ غرب را درین یازود دربر خواهد گرفت -

- در میان نظرات آنها، نظر دو نماینده آمریکا و سوئد بنظر م جالب آمد که خلاصه آنرا نقل میکنم و بخصوص اظهارات جالب نماینده سوئد میتواند کلید و مشکل گشای بن‌بست غرب باشد البته اظهار نظر که منس (Kemenés) نماینده هنگری و عضو شورای اقتصادی جهانی بود است جالب بود ولی متأسفانه من به آمار و ارقام ممالک کمونیستی چندان خوشبین نیستم چون جنبه تبلیغاتی آن اغلب بر واقعیت غلبه دارد. معیاداً از جهت مقایسه قابل توجه است. اومیزان رشد در آمد ملی هنگری را در سال ۱۹۷۴ ۷٪ ذکر میکند و میگوید ۹٪ قیمت این رشد میباید در اداء قیمت‌های گران تولیدات صادراتی غرب پرداخت شود - میزان تورم در سال ۱۹۷۲ ۲۹٪ و در سال ۱۹۷۳ ۳۵٪ و در سال ۱۹۷۴ ۱۹٪ بوده و حال آنکه در ممالک غربی ۱۳/۵٪ بوده است -

- از طرف آمریکا دو نفر یکی **کنت گالبریت** مشهور (که چندی قبل مشاور ابرای مشاوره دعوت کردیم) و دیگری **ستفن مارگن (S - Marglin)** استاد دانشگاه هاروارد اعزام شده بودند البته گالبریت قبلاً نظر خود را درباره این بحران بیان داشته بود و روش سوسیالیستها را بنحو غلامتیری تأیید کرده بود ولی مارگن استاد چون دانشگاه هاروارد بحران اخیر را بخلاف نظر عده‌ای که ساخت آمریکا میباید بر موط به آمریکا نمودند و اصولاً سرمایه‌داران آمریکائی را آنقدر بلهیم جور نمیدانند که چنین بحرانی را پایه‌ریزی کنند و مثل ژاپن بر اهنمائی دولت سرمایه‌گذاری نمایند و بر همین اساس چنین طرحی بریزند. از طرفی کارگران آمریکائی مثل کارگران انگلیسی قدرت ندارند تا دولت را در بن‌بست قرار دهند و بنظر مارگن آمریکا موقعیتی بین دو قطب ژاپن و انگلستان دارد و دولت در آن متحصراً نقش مشوق و راهنما دارد و الهامی نمیدهد، پس سرمایه‌داران آمریکائی قدرت سیاسی وسیع برای اجرای چنین کاری ندارند و بالاخره نتیجه میگیرند که ما اصولاً نمیتوانیم تصور کنیم که بحران کنونی بپایان تنافضاتش روزی منتهی سوسیالیسم شود و اینکه سوسیالیسم هم از بحران کنونی نمیتواند رهایی یابد مگر اینکه مردم فرایند برنامه‌ریزی را کنترل کنند -

**سوسیالیسم اگر با دموکراسی قرین نباشد معنائی نخواهد داشت و یک دموکراسی سیاسی بدون یک دموکراسی اقتصادی امکان پذیر نیست، یعنی بدون یک تشکیلات جدید کار و کارگری کامل که تشریفات اداری و تفاخر به فن و تخصص و بالاخره سلسله مراتب شغلی را براندازد امکان ندارد - نظارت تمام کارکنان روی کارگاهها و عملیات دولت نباید یک شعار تبلیغاتی باشد، این نظارت عنصر اساسی و اصلی یک جامعه انسانی است -**

تاریخ در این قرن اخیر اثبات کرده که طبقه سرمایه‌دار ما برای حفظ برتری خود خیلی خوب توانسته‌اند تغییرات و حوادث بقیه در صفحه ۵۸

## غرب بیمار است (بقیه)

را کنترل و رهبری کنند.

- عقیده این استاد جوان نسبت به سوسیالیسم و آنچه باید در آن بعمل آید کاملاً صحیح و انسانی است و سوسیالیسمی که اکنون در عصر ما بکار است بی تردید از چنین دموکراسی سیاسی و اقتصادی و سیمی برخوردار نیست، اما نظر ایشان نسبت به سرمایه‌داران آمریکائی جالب و جای تأمل بسیار دارد و راستی این طبقه باید طوری اعتماد و اعتقاد مراکز علمی مملکت را جلب کرده باشد که رفتارش در حد یک تئوری در محفل جهانی قابل طرح باشد یعنی خلاصه اینکه اینها بالاخره راه حل را خواهند یافت! این اطمنان از سوی یک فرد دانشگاهی دلیل تفاهم بخش خصوصی و بخش دولتی میباشد و بسیار قابل ملاحظه و دقت است.

- و اما اظهارات نماینده سوئد که بنظر من کلید مشکل غرب است در عین حال دلیلی بر امکان بقای سرمایه‌داری است منتهی آن سرمایه‌داری که ارشاد شده و منطبق بر موازین قانونی باشد.

نماینده سوئد آقای پیتر ویند (P. Vinde) که وزیر دارائی هم هست میگوید سوئد از سال ۱۹۳۲ جامعه خود را تقریباً عوض کرده است، به اولین کاری که دست زدیم گسترش مداوم قدرت مردم و کاهش روز افزون قدرت سرمایه بود - یعنی سرمایه‌دار بعزت از دیاد سرمایه قدرت و احترام کسب نمیکند بلکه از جهت شهر و ثروت بودن و خدماش مورد احترام واقع میشود و ثروت او بکلی مطلق نظر قرار نمیگیرد، در حالی که برای فعالیتهای اقتصادی کاملاً آزادی دارد - یک جنبش نیرومند کاری در سوئد وجود دارد که شاخه سندیکائی آن باشاخه سیاسی در ابتدا همکاری و مبادعت کامل دارند، همچنین یک جنبش ملی نیرومند وجود دارد که با احزاب و سندیکاهای همکاری مینماید و متشکل از تشکیلات مختلف تعاونی و انجمن مستأجرین و سایر انجمنهای مختلف فرهنگی است و در واقع بخش خصوصی با بخش دولتی همکاری نزدیک مینماید - فی‌المثل اگر اجاره نشینی آپارتمانش تعمیر لازم داشت ابتدا با نزاکت باید با مالک در میان گذارد بعداً اگر مالک متحمل نگردید آنوقت مستأجر میتواند بشهرداری مراجعه کند و شهرداری تعمیرات لازم را انجام خواهد داد و بحساب مالک محسوب خواهد داشت.

- برای تعدیل ثروت قانون مالیات پر درآمد تصاعدی عادلانه‌ای وضع شده که اثر آن کم‌بسی تناسب پول نزد اشخاص جلوگیری مینماید و همچنین در زمینه مسکن سازی بخصوص نقش سرمایه‌خصوصی بتدریج کاسته شده و ظرفیت و نوع و عدد ساختمانها کاملاً از طرف دولت کنترل میشود و بیشتر شرکت‌های تعاونی و شهرداری ساختمانهای اجاره‌ای را احداث مینماید نه افراد و شرکت‌های خصوصی و مال‌الاجاره از طرف انجمن مستأجران و انجمن موجرین تعیین میشود و تقریباً ثابت است.

در سوئد موضوع بیکاری حل شده است و ما امروز نه فقط در اشتغال کامل هستیم بلکه تساوی حقوق زن و مرد راه برقرار نموده‌ایم و در مقابل با بحران اخیر بجای بیکاری کارگران و کاهش سطح تولید به سیاست توسعه داخلی متوسل شده‌ایم و خسارات وارده را ازین راه جبران مینمائیم (این در واقع همان سیاست کسر بودجه کینز است که در یک اقتصاد سالم و کنترل شده ثمر بخش میشود) کار فرمایان سوئدی بخلاف گذشته حق مرخص کردن کارگر را ندارند و حق استخدام آنها نیز محدود است - یک قرارداد دسته جمعی بین اتحادیه کار فرمایان و سندیکاها منعقد است که بموجب آن کار فرما نمیتواند هیچ تغییری بدون جلب رضایت سندیکا در کارگاه خود بدهد ولی با تمام این مقررات بظاهر سنگین، سرمایه‌دار سوئدی پادشاهت سرمایه‌گذاری میکند، سود عادلانه می‌برد، با کارگر رفتاری آزادمنشانه دارد و کارگر هم بخون او نشسته نیست -



- این همان اقتصاد آزاد است که کلاسیک‌های آزادمنش بدون دخالت دولت آزادی بقای آنرا داشته و امر ورز بدون دخالت دولت میسر نیست چون آزادی اگر کنترل نشود به هر چه و هر چه منتهی میشود و غرب با این مدل زنده در تمجید که چرا در انتظار ظهور کینزی دیگر است! ...  
- نقل این مقاله برای تمام مطبوعات آزاد است بشرطی که عبارات تحریف نشوند و عنوان تغییر نکند.

(۱) لرد کینز اقتصاددان بزرگ انگلیسی است که در سال ۱۸۸۳ متولد شده و در اوایل ۱۹۴۶ فوت کرده است - استاد کرسی اقتصاد در کمبریج بود و جز در اقتصاد در شعر و فلسفه و موسیقی صاحب نظر بود - شغل‌های بسیار من جمله سردبیری مجله اکونومیک جورنال ریاست شورای تشویق موسیقی و هنر، عضو خزانهداری انگلیس، و در کنفرانس برتن و در پس از جنگ جهانی دوم نماینده اقتصادی انگلیس درین کنفرانس بود - تألیفاتش: در سال ۱۹۱۳ کتاب پول و مالیه‌ها، در ۱۹۲۱ کتابی در باب حساب احتمالات، در ۱۹۲۳ کتاب «رساله‌ای در باب اصلاح پولی» در ۱۹۳۰ کتاب مهم «گفتاری درباره پول» در سال ۱۹۳۶ کتاب مشهور «نظریه عمومی اشتغال بهره و پول» که آقای دکتر هنجوچهر فرهنگ آنرا فاضلانیه بقاری بر گردانده‌اند.